

زهرا سعادت‌فر^۱

دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

اسکندر مقدونی و پیامد یورش‌های او

چکیده

اسکندر مقدونی، چهره‌ی شگفت‌انگیز تاریخ که در نگارش سرگذشت وی دوگانگی به وجود آمده و روایت‌های دینی نیز به پیچیدگی داستان افسانه‌ای او افزوده تا او را به شخصیت نیمه اسطوره‌ای تغییر شکل داده است. البته تاریخ‌خوانان با شناختی که از دو چهرگی اسکندر دارند به خوبی می‌دانند آن گروه که وی را ارباب قهرمانان پیروزی‌های مثبت ارزیابی می‌کنند تنها کارشان بر اساس نادانسته‌ها و مفروضات است نه بر پایه‌ی حقیقت.

نفوذ نماد اسکندر در تاریخ و فرهنگ پارسی، بسی مایه‌ی تعجب است، شاید یک سبب آن ایجاد قهرمان در برابر قهرمانان ایران زمین که جنبه‌ی مذهبی ندارد، باشد.

تصویر مناسب و راستینی که می‌توان از وی با شیوه‌ی تحقیق دریافت کرد، روند این تعصبات را می‌کاهد در این مقاله بر آن شدیم تا پس از هزار سال، واقعیت وجودی اسکندر و پیامد ارزشی و تاریخی یورش و پیروزی‌های او را بازگو کنیم و دیگر این که چیرگی بر سرزمین پارسی با ورود تمدن و علوم یونانی به عرصه‌ی دانش اسلامی چه بوده است،

اسکندر مقدونی و پیامد یورش‌های او / ۱۶۳

این در حالی است که در روزگار هجوم اسکندر، دودمان فرمیختگان
بزرگ‌ترین امپراتوری تاریخ بشر به ثبت رسیده است.

واژگان کلیدی:

اسکندر، نسب نامه، سلوکیان، مقدونیه، تأثیر علوم یونانی، مقدونی.

مقدمه

به راستی که نجابت و واقعیت تاریخ با برخی نوشته های بی اساس و ترجمه‌هایی که به جای واقعیت‌های تاریخی، مشتق افسانه و روایت های تحریف شده در آثار ما جای دادند، بدین گونه به پیکره‌ی راستین پارسی و رومی آسیب‌های سختی وارد آمده است. از رخ دادهای تاریخ در می‌یابیم فرمانروای تجاوزگر، گجسته‌ی اهریمن، همه‌ی اوستا و زند که بر پوست گاوان پیراسته به آب زر بود، اسکندر یونانی بر آورد و بسوخت (رک، یوگنی ۷۵/۱۳۷۴؛ بهار ۳۰۰/۱۳۸۴؛ توفیقی، ۵۹/۱۳۸۴)

درستی این رویداد تاریخی که به فرجام آن دودمان سترگ هخامنشی ایران، سرزمین مهر و وفا، ازهم گسیخت در بیت بیت همین فراورده‌های ادبی ایرانی نهان است و چون نگاه هوشمندانه را به این نوشتارها ره‌یابی کنیم و واژگان رومی و غربی را با درکی ژرف بیالاییم و آن گاه به سوی بررسی آثار بی طرف بپردازیم آن چه را که به روزگاران، درباره این حادثه شگرف تاریخی باورمان شده از یادمان خواهد کاست و ظهور رازناکی اسکندری را که در آثار رومی به نیکی و سازندگی خوانده شده است نه یونانی، نه مقدونی، در باورمان خواهد نشست. (رک، فرخ زاد، ۹/۱۳۷۶-۴۰۸)

تاریخ، شرح تمدن‌ها و پیدایی ملت‌ها و جابه‌جایی هر کدام و سقوط هریک از آنها و بیان رویدادهای خاص است و گفته اند: هر موجودی تاریخی دارد و هستی خود، همه تاریخ است و به گفته‌ی کانت^۱ "آسمانها نیز تاریخی دارند".

"کیومرث" افسانه‌ای "و اسکندر" تاریخی، در این فرهنگ، هریک نمونه‌ی متفاوت از انسان با رنج ثمر بخش و یا تلاش بی ثمر، در جهان هستند.

اسکندر با لقب "گجستک" یعنی ملعون و "ودکرو" یعنی بدکار که کار مهمی به جز هدم و تخریب و کشتار و شراب خواری و تصرف به ناحق سرزمین‌ها نکرد و اگر او را با کورش هخامنشی، کورش کبیر، مقایسه کنیم، با در نظر گرفتن قضاوت تاریخ، درباره هریک می‌بینیم که "تفاوت بسیار است" (رک، مصفی، ۱۳۸۲ / مقدمه)

۱- Immanud kant (فیلسوف آلمانی ۱۷۲۴-۱۸۰۴ م)

تمدن ساخته‌ی دست بشر است و در نتیجه پیچیدگی‌هایی را در برابر دگرگونی و وسعت معانی شکل زندگی اجتماعی که در ذهن آدمی گسترش می‌یابد ظهور افرادی چون اسکندر اگر چه تاریخ ساز بودند، اما تاریخ را به چالش کشیدند و بر ساحل تمدن بشری تاختند. ما در نوشته تأثیر پذیری از چنین فرهنگی را که در عصر بیزانس یا همان عصر واپس‌گرایی جامعه از دنیای تاریخ بیرون می‌رفت ارزیابی کنیم.

زمانی که اسکندر از سرزمین یونان به قصد فتوحات و کشور گشایی حرکت کرد، عده‌ای از تاریخ نگاران و فلاسفه نیز با او بودند، یکی از تاریخ نویسان «کالیس تنس^۱» خواهرزاده‌ی ارسطو و دیگر کسان اسکندر از همراهان وی به شمار می‌رفتند. (صفوی، ۶۹/۱۳۶۴)

در باب احوال اسکندر، اثری را به کالیس تنس نسبت داده‌اند که در حقیقت جز افسانه‌هایی راجع به اسکندر نیست و اسکندر نامه‌های کهن و نو فارسی نیز از آن سرچشمه می‌گیرند. (رک، زرین کوب، ۱۵۱/۱۳۵۴)

درباره‌ی داستان کالیس تنس تاریخ نویس یونانی و غرور اسکندر مرحوم زرین کوب در کتاب ارزشمندش تاریخ در ترازو چنین آورده است: "کالیس تنس نه تنها از دستور به خاک افتادن در پای "مقدونی" امتناع کرد که از اسکندر انتقاد نیز کرد. حتی یک بار به وی یاد آور می‌شود از طریق آثار اوست که اسکندر را آیندگان خواهند شناخت. شاه فاتح رنجیده خاطر شد و به اتهام دخالت در توطئه او را به زندان انداخت و مورخ، جان خود را بر سر این کار گذاشت." (ص ۱۵)

این گفتار برای بیان این مطالب است که تعیین شود، این کتاب منبع تمامی افسانه‌های متفاوت درباره اسکندر مقدونی شد از ترجمه‌های مختلف زمان اسکندر منسوب به کالیس تنس است که بیشتر تاریخی که نویسندگان عهد اسلامی در باب اسکندر و داستان‌هایی که نقل کرده‌اند و نیز تمامی اسکندرنامه‌هایی منظوم و منثور موجود به زبان عربی به شیوه‌ی همین ترجمه‌ها گردآوری شده است. (رک، صفوی، ۳۲/۱۳۶۴)

بدین گونه اسکندر نامه‌ی کالیس تنس در عهد بطالسه مصر (حدود قرن سوم میلادی) به بسیاری از زبان‌های دنیا برگردان شد و به افسانه‌های تیره‌های متفاوت در آمیخت در صورتی که نه جای آن بود!

نسب نامه اسکندر

نخستین پادشاه یونان که بطلیموس در "قانون" او را از پادشاهان رتبه اول نام برده است، "فیلقوس" (یعقوبی، ۱/۱۷۴/۱۳۸۷) یا فیلقوس (شاهنامه، ۳۸۲/۶) بود. اسکندر از واژه یونانی الکساندروس^۱ مرکب از آکس^۲ (یاری کرد) و آنروس^۳ (مرد) و روی هم رفته به معنی "یاری دهنده انسان" است. الکساندر نام این فرمانروای فاتح بوده است. مادر وی را "المپاس"^۴ (دهخدا، واژه‌ی اسکندر) و برخی "المفیدا" (یعقوبی، ۱/۱۷۴/۱۳۷۸) نوشته‌اند که از این پیوند الکساندر متولد می‌شود. سردار مقدونی مشهور به اسکندر^۵ گجستک^۶ (قابوس نامه، ۴۲۷/۱۳۷۳) در تاریخ نگاران اسلامی او را اسکندر یا اسکندر ذوالقرنین نامیده‌اند. (مسعودی، ۱/۲۸۲/۱۳۷۸)

پدر اسکندر، فیلیپ، هفت سال پادشاهی کرد و پس از وی اسکندر جانشین پدر گردید و قدرتش زیاد گشت که شهر یاران غرب تا شرق را به فرمان خویش فراخواند. (اسکندر بدین جهت گجستک نام گرفت که تخت جمشید را به آتش کشید.^۷ نسخه‌های اوستا را که به خط زرین نگاشته بود، سوزاند و اعیان و اشراف ایرانشهر را نابود کرد.) (بهار، ۱۳۸۴/۳۰)

۱-Alexandros

۲-Alexo

۳-Anerous

۴-Olymiaps-Olympus

۵- تولد: ۳۵۴- جلوس: ۳۳۶ مرگ: ۳۲۳ ق.م.

۶- (ملعون) در برخی منابع، گجسته هم آورده اند

۷- از میان اسکندر نویسان (ژوستین) راجع به سوختن پرسپولیس (اصغر) ذکری نکرده و در قرون اخیر عده ای در این باره تردید داشته‌اند. (غفاری، قصه‌ی سکندر و دارا، ماهنامه فروهر، سال ۴۱، خرداد و تیرماه ۸۵، شماره پی درپی ۴۱۵)

تبه کاری‌های اسکندر با لقب (گجستک) معنا می‌یابد. هم او که با چالش‌گری فراوان سبب شد که ایرانیان وی را اهریمنی بدانند که نشانه‌ی بغض ایرانیان به این جهانگیر مقتدر خودکامه است.

فردوسی، اسکندر را فرزند داراب، پادشاه ایران، و مادر وی را ناهید دختر فیلقوس، شاه یونان می‌داند. این روایت در شاهنامه آمده است و به روایت ایرانی شهرت دارد. فیلقوس از دارا شکست خورد و طلب صلح کرد. مهتران چنین رای زدند که فیلقوس دختری زیبا بروی دارد که ناهید نام داشت. اگر پادشاه پسند کند همراه باژاز فیلقوس تقاضا کند. فیلقوس شاه، شادمان گشت و همراه خراج و مهتران روانه‌ی سرزمین پارس شد. یک شب پادشاه با این ماهرو خوابیده بود، نفس او را ناخوش یافت و دژم شد. پزشکان حاذق را خواند تا چاره‌ی کار کنند. پزشکی چاره‌ی بوی ناخوش دهان او را با گیاهی سوزنده کام که در روم (اسکندر) نامیده می‌شد، معالجه کرد. اما دل دارا بر او سرد گشت و ناهید را به نزد پدر بازگرداند.

قیصر هم، ننگ باز پس فرستادن ناهید را پنهان داشت. اسکندر را پسر خود خواند و هرگز نگفت که دارا پدر اسکندر است (رک، شاهنامه، ۹/۶-۳۷۷)

در حالی که ناهید آبستن بود و این راز نهان داشت تا این کودک زیبا را به دنیا آورد و نامش را همان داوری بهبود دهنده (اسکندر) نهادند.

این روایت در اخبار الطوال دینوری (۳۰/۱۳۶۸-۲۹) غرر و سیر ثعالبی (۱۹۶۳/۴۰۰-۳۹۹) و برخی از داستان‌ها آمده است.

داراب نامه‌ی طرسوسی آمیخته‌ای از دو روایت ایرانی و رومی را به تفضیل آورده است که پرورده شدن کودکی بی‌مادر به شیر حیوانی با عناصر افسانه‌ای فراوان، نمونه‌ی آن است. (۱/۳۹۰/۱۳۸۱) واکنش ایرانیان در ایرانی دانستن اسکندر مقدونی در میان اقوام دیگر نیز رایج بوده است. (رک، احمد نژاد، ۶۷/۱۳۶۹-۶۸)

در هنگام زاده شدن اسکندر مقدونی، وقوع زلزله و رعد و برق را گزارش کرده‌اند و دو عقاب به معنای دو امپراتوری آسیا هنگام تولد او بر بام خانه‌ای جا گرفتند. (پیرنیا، ۱۳۷۹/۲۱۰۹۵)

اختلاف نظرهای بسیاری نیز درباره‌ی نسب اسکندر فاتح وجود دارد. به روایت هوشیاران روم، زاهد زنی آبستن بود و از شهر وهمسر به دورافتاده در محل ویرانی وضع

حمل کرد پیش از مرگ نگران زندگی فرزندش بود که پس از وی خداوند چگونه او را خواهد پرورد. در همان حال که جان می‌داد غم طفلش را می‌خورد. اما از اقبال و گنجینه‌ای که خداوند به او خواهد بخشید بی‌خبر بود.

شاعر گنجه معتقد است: زمانی که اسکندر به دنیا آمد، روزگار نعل وارونه زد شاهنشاهی هخامنشی پر قدرت ترین تشکیلات حکومتی آن عهد بود که اسکندر آن امپراتوری با عظمت را درهم شکست. ملک فیلقوس از شکار باز می‌گشت، زن مرده را یافت که طفلی در کنار او بود، کودک را به همراه آورد و او را بپرورد و ولیعهد خویش ساخت.^۱

نظامی، اسکندر را پسر فیلقوس می‌داند، با این که در تاریخ‌ها (در آغاز همین مقاله به آن اشاره کردیم) از «المفیدا» نام آمده، اشاره‌ای نکرده است. آوردن دوبیت ساقی نامه‌ی نظامی نیز بعد ذکر تولد فاتح مقدونی و طالع وی و مسرت فیلتوس ملک، از خرمی این مولد است، او ابیاتی اخلاقی می‌سراید و سپس ادامه می‌دهد، فیلتوس پسر خویش را خردمند یافت، آسوده خاطر گشت که فرزندی شایسته دارد. وی را به دانش آموختگی گمارد. معلم وی نقوماجس و هم درس او ارسطو بود. (شرفنامه، ۱۱ و ۳)

نقوماجس، در اصل طبیب فیلیپ و ارسطو، معلم اسکندرونیز مشاور او بود (رک قفطی، ۵۵/۱۳۴۷) در شاهنامه‌ی فردوسی، پس از این اسکندر بر تخت پادشاهی می‌نشیند، ارسطو پندارهای حکیمانه به او می‌دهد و پایان راه فرد مغرور و خودکامه را بدو می‌نماید. اسکندر این سخنان را می‌پذیرد و پس از این تدابیر اندیشمندانه‌ی وی را به کار می‌بندد. (شاهنامه ۳۸۳/۷)

سخن نظامی در این باره با وجود مشاهده‌ی تعریف تاریخی، با تاریخ انطباق ندارد، زیرا ارسطو به سال ۳۸۴ ق.م، متولد شده و ولایت اسکندر، سال ۳۵۶ ق.م بوده است. چنان که در کتاب‌های تاریخی نیز آمده است (مسعودی، ۱/۲۸۲/۱۳۷۸) از نظر تاریخی ارسطو می‌توانسته معلم اسکندر و نه هم درسی وی باشد.

بنابراین نسب نامه‌های دیگری که برای نژاد اسکندر مقدونی ساخته اند، مختصر به آنها اشاره می‌شود:

۱- اما نظامی با شکل تاریخی آن موافق است (شرفنامه، ۸۲)

۱- اسکندر به روایت رومی

فیلقوس، شاه جوان از نوادگان عیص^۱ بن اسحاق (شرفنامه، ۶/۸۰) یهودیان به سبب دشمنی دیرینه با روم به او نام (ادوم)^۲ دادند. (نُدکه، ۴۵/۱۳۴۵) عیص بن اسحاق از ادومیان بودند و با یهودیان ستیز فراوان داشتند. ادوم، لقب عیص، پسر اسحاق و برادر هم‌زاد یعقوب پیغمبر بود و پسر ارشد به حساب می‌آمد اما حق ارشدیت خود را در مقابل شوربای عدسی که یعقوب پخته بود، بدو فروخت. پس بدین روی، سرخ عدسی‌ها وی را ادوم خواندند. سبب دشمنی یهود با ادوم نیز از دست دادن ارشدیت ادومیان بوده است. بر این اساس، به گمان روم و ادوم و گاه یونان و مقدونیه و روم از یک نژاد برمی‌آید و فیلیپ مقدونی از نوادگان عیص بن اسحاق دانسته می‌شود (احمد نژاد، ۶۴/۱۳۶۹) در روزگار باستان برخی تصور می‌کردند در افسوس شب تولد اسکندر، معبد آرتامیس آتش گرفت و خراب شد. (رک، تاریخ سیستان، ۳۵۷/۱۳۵۲)

۲- اسکندر به روایت های ایرانی

به روایت ایرانیان نسب سازی اسکندر، به نسل آریایی به جهت محبت آنان به وی نبوده، هرچند در داستان‌های غیر واقعی، بر صفات دادگانه‌ی او، مبالغه شده است. این یک نمونه‌ی آشکار تمهیدات شگفت انگیز ضمیر ناخودآگاه ایرانیان است، ایرانی کسی نیست که به اشغال‌گری چون اسکندر ناپخته مغز باج انتساب هم ریشگی بدهد و او را از نژاد مغان بداند. اما این نسب سازی، علت دیگری دارد که فردوسی نیز همین گونه روایت می‌کند. برای شاعر ملی‌گرا، نظم داستان تسلط بیگانه بر ایران، رنج‌آورترین فصل شاهنامه است. پس او را مانند دیگر ایرانیان باستان، از پشت داراب شاه می‌خواند و برادر دارا می‌شناسد و برای سردار مقدونی، شناسنامه‌ای جعلی و دور از واقعیت فراهم می‌کند. اسکندر را ایرانی جلوه می‌دهد، که او از نژاد ایران زمین بوده و با در اختیار گرفتن این مرز و بوم پادشاهای موروثی خویش را باز یافته است. پیرتوس، می‌اندیشد

۱- Esau - عیصو

۲- نام سرزمینی که بین جنوب فلسطین و خلیج عقبه واقع است.

این یگانه راهی است که غرور آتشین ملی‌اش را آرام می‌کند. (رک. شاهنامه فردوسی ج ۶ و ۷ / ۳۸۰-۷).

چهره‌ی شگفت انگیز اسکندر در تاریخ

در ادبیات اسلامی ایرانیان، چهره‌ی اسکندر به سبب یکی شدن افسانه‌های ایران و یونان، با شخصیت‌های قرآنی، ذوالقرنین^۱ تطبیق یافت و تصویرهای نوینی از او ترسیم شد و گاه پیامبر شناختن اسکندر در برابر آن چه که از کوروش در تورات آمده بود، مطرح می‌شد.

برخی بر این باورند که توجه به اسکندر در متون اسلامی بر پایه‌های دیگری همانند موارد زیر می‌تواند باشد. با توجه به نفرت عرب‌ها نسبت به ایرانیان (عجم) و شکست ایرانیا ناز اسکندر مقدونی ناچار به بردگی وی شدند. از طرفی بزرگ کردن اسکندر، پاسخی به رویاهای از بین رفته‌ی عرب‌ها بود که خود به زودی مقهور فرهنگ و ادب ایرانیان شدند و چون خیری در برابر نداشتند به بردگی اسکندر تن دادند.

گرچه در فرهنگ عرب، قهرمانان زیادی همانند قهرمانان ایرانی وجود نداشت اما قهرمانانی چون رستم، نزد عرب‌ها شناخته شده بود از شاهکارهای اعراب، که او را در برابر کورش یکتا پرست جلوه می‌دادند و او را موحد می‌دانستند در حالی که الحادی بودن اسکندر جای تردیدی نیست (الهی، ۲۵۷/۱۳۷۹).

هم‌چنان که در روایات مجمل التواریخ (۳۱/۱۳۱۸) و بلعمی (۴۹۲/۱۳۸۰) و اشعار نظامی (اقبال نامه، ۴۴-۸) و... او با ذوالقرنین هماهنگی دارد.

در داستان‌های اسلامی و عربی، مقام پیغمبری برایش به جا ماند. امروز از دید برخی حامیان شبه علمی، شخصیتی به شدت قابل انکار است. بی‌تردید قهرمان گرایی و خلق افسانه‌ها راجع به فاتح مقدونیه نه تنها اسکندر قرون وسطی را در سراسر جهان، رویایی

۱- لقب اسکندر، از آن که گیسو داشت. چه قرن گیسو را گویند با آن که به هم رسد از دو طرف عالم که مشرق و مغرب باشد. برخی محققین نوشته اند که ذوالقرنین که در قرآن مجید احوالش واقع است پادشاه دیگر بوده است نا اسکندر رومی پسر فیلقوس چرا که میان این دو تفاوت زمانه بسیار است (آندراج)

غیر واقعی کرده است، حتی تاریخ کسانی چون آریان پلوتارک، که درباره‌ی اسکندر نگاشته اند نیز در آن به دور نبوده است.

نولدکه معتقد است: ادبیات و تاریخ ما تصویری که از اسکندر ارایه می‌دهد، بیشتر تأثیر گرفته از زبان سریانی است واز همان ترجمه‌ی اسکندر نامه‌ی کالیس تنس دروغین که پیش‌تر از آن نوشتیم گرفته شده است. (رک، حماسه ملی ایران، ۱۳۴۵/۷۸)

کسانی هم که بعدها، شرح کارهای او را در تاریخ نوشتند، حقیقت را با افسانه آمیختند. زمان ما شاید برای برخی مایه‌ی شگفتی باشد که چرا با وجود خونریزی‌ها، ملعون بودن اسکندر رومی همه چیز تغییر می‌کند و اسکندر وجهه‌ی نیکو می‌یابد و شخصیت او دچار چالشی عمیق می‌گردد. به گفته‌ی فردوسی، برخی او را از نژاد پارس می‌دانستند و فرزند دارای دارایان و برادر داریوش سوم معرفی می‌کردند. (رک، شاهنامه ۳۷۶/۶)

در وصف قهرمانی‌های او چه بزرگ نمایی‌ها که نشده است. به همراهی خضردر پی یافتن آب زندگانی به ظلمات می‌رود، به سرزمین چین سفر می‌کند و آن جا را به کشور گشایی‌های خویش اضافه می‌کند و سد یاموج و مأجوج را بنا می‌کند و به مقام پیامبر الهی دست می‌یابد. (اقبال نامه، ۸-۴۴)

کبیر فرانامی بود که صد سال پس از مرگ به وی دادند و این تأثیر دایمی را بیشتر آسیایی‌ها از شرح نیردها و جهان گشایی او پذیرفته بودند. (مصریان با تدبیر علمی؛ او را به خود نسبت دادند و گفتند: وی فرزند طبیعی آخرین فرعون است) (لمب، ۱۳۳۵/۲۷۲)

مشاهده می‌شود که عناصر افسانه‌ای اندک اندک به واقعیت‌های آشکار تاریخی افزوده می‌شود «بیهقی» تاریخ نگار راستین قلم عهد غزنویان، در توصیف اسکندر می‌نویسد: «اسکندر مردی بوده است با طول و عرض و بانگ برق و صاعقه، چنان که در بهار وتابستان ابر باشد، که به پادشاهان زمین بگذشته است وباریده و باز شده.» (۱۳۱۷/۱۱۳)

بنابراین نسبت سازی راهی بود که ایرانیان می‌توانستند غرور ملی خود را حفظ کند. او را پسر داراب، پادشاه ایران، از دختر پادشاه روم، فلیقوس - می‌شناسند که در حقیقت بعدها، تخت و کیان پدری خود را باز می‌ستانند. این نوع سازگاری است که در نا خود آگاه گروهی قوم پارس روی می‌دهد و در روایت‌های عامه نمود عینی می‌یابد. راه تلخ

حقیقتی را که روایت‌های زرتشتی پذیرفتند، عامه راه آرام بخش‌تری را که «اسکندر بیگانه نبود» می‌پیمودند.

«برخی دیگر نسبت اسکندر را از طرف پدر، به هر کول^۱ - نیم رب^۲ النوع یونانی- و از جانب مادر به «آسیدها» می‌دانند اما برخی دیگر مانند پلوتارک و کنت کورث، این داستان‌ها را ذکر می‌کنند و به صحت گفتار نمی‌اندیشند. انگیزه‌شان از نقل افسانه‌ها تنها نمایاندن احوال روحی معاصران اوست.

بدین دلیل که سرنوشت همواره بر وفق مراد اسکندر بود، کامیابی‌های او نه تنها برای او وسعت برتری داشت، بلکه از آغاز پادشاهی اش در نژاد او تردید کردند که آیا بهتر نیست به جای این که او را پسر هرکول بدانیم، باور کنیم او پسر خود ژوپیتراست. به اعتقاد برخی، ژوپیترا به صورت ماری وارد بستر مادر اسکندر شد و از این ارتباط اسکندر پدید آمد اما این افسانه بود وصحت نداشت شاید برای بنهان کردن ننگ خیانت، آن را از افسانه‌های پیشینیان گرفته باشند.^۳ (گوتشمید/۱۴)

اما تداول این مایه رخدادها درباره‌ی اسکندر، خود پیش زمینه‌ای شد، به عنوان مآخذ داستان‌های ایرانی که زندگی این سردار ماجراجو را به تصویر کشیده‌اند و در قلمرو حماسه‌های برتر تاریخ، معروف‌ترین آثار را پدیدار کردند.

جهان‌گشایی‌های اسکندر

اسکندر در میان پادشاهان، شهره‌ی جهان است. آوازه‌ی کشور گشایی و جهانگیری و اقتدار او به همه جا رسیده است. خاور تا باختر، روم و ایران و هند تا چین و تبت همه را تسخیر کرد و گشاینده سی و شش سرزمین گردید. فردوسی در حماسه‌ی جاودانش درباره‌ی وی می‌نویسد:

۱ -Hercule

۲- ل. ن دهخدا، ذیل واژه‌ی اسکندر

چنین است رسم سرای کهن سکندر شد و ماند ایدر سخن
چو او سی و شش پادشاه را بکشت نگر تا چه دارد ز گیتی به مشت

(شاهنامه، ۱/۱۱۱/۷-۱۹۰۰)

«آن چنان عظمت و اقتداری پیدا کرد، که به هر دیار یورش می‌برد یا به هر کشوری لشکر می‌کشید، سلاطین و بزرگان آن دیار با تقدیم هدایا از او استقبال می‌کردند و در برابر او سر تعظیم فرود می‌آوردند. در خطبه‌های مختلف جهان، شهرهایی به نام او تأسیس می‌کردند و مجالسی به اسم او بر پا می‌داشتند.» (گیرشمن، ۲۴۷/۱۳۷۰)

به نام‌ترین شهرهایی که اسکندر بنیاد نهاد اسکندریه‌ی مصر است. در این شهرها مردمی که از گونه‌های متفاوت دنیا می‌زیستند و قانون یونان بر آن‌ها فرمان می‌راند، کانون اجتماعی بودند بر اساس الگوی یونان که امروزه غرب به همه‌ی دنیا می‌پراکند. شاید واقعیت همانا استیلای فرهنگ یونان بر سراسر گیتی بود.

در میان محل‌های یونان مآب در بلخ، شهر «آی خانم» دیدگاهی تازه در مورد زندگی یونانی در شرق ایران به ما می‌بخشد. این شهر در عهد فرمانروایان یونانی و بلخی بسیار درخشید ولی در قرن دوم پیش از میلاد با هجوم بومیان ویران گردید از میان بناهایی که در این شهر قرار داشته، یک تماشاخانه صحن مقدس، ورزشگاه، کاخ و چند خانه‌ی مسکونی اختصاصی مجلل، یک ارگ، چند معبد و جایی برای امور اداری وجود داشته است. اطراف شهر را حصارهایی عظیم خشتی احاطه می‌کردند. این مکان آشکار کننده‌ی آمیختگی از اشکال هنری، هخامنشی و بین‌النهرین یونانی و بلخی است. به یقین یونانیان بسیاری در این شهر سکونت داشته‌اند. (رک، وسیهوفر ۱۳۸۲/۱۴۶۵).

اسکندر در ۱۶ سالگی، هنگامی که پدرش به محاصره‌ی بیزانس می‌پرداخت در غیاب وی، نمایندگان ایران را به حضور پذیرفت و برخلاف انتظار آن‌ها را با سؤالات خود، شگفت‌زده کرد. درباره‌ی سپاه ایران و موقعیت نظامی شاه در جنگ‌ها و موارد این چنین سوال کرد به طوری که نمایندگان پارس، اعتراف کردند: این پسر، پادشاه بزرگی است، حال آن که شاه ما تنها ثروتمند است. با زیرکی که خاص او بود، ارتش مقدونیه را به فرمانبرداری خود وا داشت. (ر. ک، رابینسون، ۴۶۷/۱۳۷۰)

سحر کلام اسکندر، در تک تک سربازانش، بسیار پر تأثیر بود و انرژی مثبتی پس از هر شکست یا مقدمه هر پیروزی به شمار می‌رفت. (رک، ایزاک ۹/۱۳۶۲-۱۴۸)

یونانی‌ها اسکندر را سردار خود خواندند تا از ایران انتقام بگیرند، خود او نیز در محیطی، نشو و نمو یافته بود که تمام مردم تشنه انتقام بودند. برای اجرای این طرح، اقوام شمال و غرب را نیز به اطاعت وا می‌داشت. پس از تصرفات بسیار در شهرهای اطراف، احساس می‌کرد می‌تواند به ایران حمله کند. سربازان او، پل‌های هلسپونت^۱ را تصرف کرده بودند، می‌توانستند در آماده ساختن ارتش مقدونی جهت حمله به ایران یاری کنند.

بسیاری از موفقیت‌های اسکندر به سواره نظام او مربوط می‌شود که از انضباط ویژه‌ای برخوردار بودند. اسکندر رهبری پیاده نظام‌ها را نیز خود بر عهده داشت زیرا تدابیر جنگی، منطقی و روحیه‌ی قوی بدون فرمانده در صفوف مقدم یا در مجاورت آنها امکان پذیر نبود.

صف آرایی فالانژها^۲ و زمانی که سرود پیروزی به فریادهای جنگی شان در می‌آمیخت، موجب ترس و شکست دشمن می‌شد (رک، رابینسون، ۳/۱۳۷۰-۳۶۲)

از آن طرف جای شگفتی نیست که در زمان حکومت فرمانروایان متوسط و کم ارزش پس از کوروش و داریوش اول، ثبات سیاسی امپراتوری ایران و آوازه‌ی آن به عنوان قدرت برتر رفته رفته رو به تباهی گذاشت. قدرتی که ایران را در ۳۳۰ (ق.م) به مبارزه طلبید از سوی دشمن قدیمی یعنی یونان، آشکار شد. نیروهای یونان در صف‌های متحد را به فرماندهی اسکندر مقدونی، سپاهان ایران را در هم شکستند و سراسر ایران را تا تخت جمشید درنوردیدند. در این هنگام ایرانیان بسی دیر دریافتند که ناکامی آغازین آنها در مهار و جذب یونان، خطای بزرگ و سرنوشت ساز بوده است. (رک، ناردو ۱/۱۳۷۹)

(۱۱۲)

۱- داردانل

۲- گروهی از پیاده نظام که در کنار یکدیگر صف آرای می‌کردند و نیزه‌های ردیف‌های عقب، بلندتر از صف‌های جلو بود.

عجیب این است که تمام کشورگشایی‌ها و فتح و جهان‌نبرد‌های اسکندر در مدت بسیار کوتاهی که از پانزده سال فراتر نمی‌رود، نه سال پیش از قتل «داراب بن داراب» و شش سال پس از مرگ او بوده است. اسکندر در سن ۲۱ سالگی زمام امور سطنت را به دست گرفت و در سن ۳۶ سالگی یک کشور پهناوری را که با زور شمشیر به دست آورده بود، پشت سر گذارده، ناگزیر دل از دنیا برکند.

سپاه اسکندر در طول سال‌های جنگ و ستیز پیاپی، گذر از بیابان‌های دور و دراز و سخت آزمایشی‌های بی‌اندازه و غربت از وطن، با همه‌ی فتوحات و جهان‌گیری‌های چشم‌گیر سرانجام از پای فتاد و ناتوانی بر وی چیره گشت که قادر به ادامه‌ی حرکت به سوی شرق نبود، زیرا دچار تزلزل روحی شده بود. به همین جهت، اسکندر را ناگزیر به عقب‌نشینی کرد و وی از مسیر دریای عمان و خلیج فارس به سمت غرب بازگشت و پس از دو سال درنگ در غرب ایران در بابل یا به روایتی در شهر زور درگذشت و هرگز به آروزی جهان‌گشایی فراتر از این دست نیافت. (رک، گیرشمن، ۲۴۹/۱۳۷۰)

اسکندر تحت تعلیم ارسطو بود و از وی آموخت که تمام بیگانگان (غیر یونانی‌ها) طبعاً برده‌اند که ایرانیان، برجسته‌ترین آن‌ها بودند (رابینسون، ۳۵۹/۱۳۷۰؛ ناردو ۹/۱۳۷۹). ما در تاریخ، اسکندر را شخصیتی خودکامه، ستم‌پیشه و ماجراجو می‌شناسیم اما پیوستگی تاریخ و ادبیات، وقایع را نه کاملاً به گونه‌ای که اتفاق افتاده، با تغییر موضوع و تا تعبیر گوناگون در ادب و فرهنگ ما تعریف شده‌اند.

ماجرای اسکندر نیز از جمله داستان‌هایی است که در گذر زمان وابستگی‌های مجازی به خود گرفته است. آنچه مطرح است شیوه‌ی متفاوت بیان این حادثه است. در این اسطوره‌سازی، گاهی برای شخصیت‌های محبوب و حقیقی، داستان‌ها ساخته‌اند و قدرت ویژه به آن‌ها داده‌اند. به این منظور با درک افسانه‌ها، باید در موجودیت واقعیات تاریخی تردید کنیم. اسکندر با پروردن اندیشه‌های خود شیفتگی در مغز کودک صفتش، از مقدونی‌ها می‌خواست او را پسر خدا بخوانند و بپرستند. در این زمان وی افراد چاپلوس را گرد خود می‌داشت و از سربازان نامی‌اش فاصله می‌گرفت در حالی که فرمانروایان هخامنشی، هیچ‌گاه خود را خدا یا پسر او نمی‌دانستند و اگر در آستان آنان کرنش می‌کردند، اقتضای رسم و ادب درباری چنین ایجاب می‌کرد... (رک، پیرنیا، ۱۵۵۲/۱۳۸۲)

داستان اسکندر، زاده‌ی چنین افکاری است و با آن که از او یک شخصیت تاریخی ساخته شده ولی «سردار بزرگی نبود بلکه سرباز دلیری بود، که پشتکار لجوجانه‌اش او را پیش می‌برد و به سبب بی‌اعتنایی بچه‌گانه‌ای که داشت، فتوحات غیر ممکن نصیبش می‌شد» (دورانت، ۶۰۵/۱۳۶۷) اما تاریخ جز از راهی که فاتح می‌پنداشت، می‌رفت و اگر چه بخت با وی یار بود، اما نابه سامانی اوضاع داخلی کشور سستی و پریشانی روحیه‌ی ارتش دولت هخامنشی، توانست پیروزی اسکندر را در اندک زمانی به انجام رساند. حدود شش قرن بعد از اسکندر، در عهد بطالسه درمصر، فتوحات اسکندر را با چهره‌ای دلخواه نگاشته‌اند و آن رابه کالیس تنس مشهور نسبت داده‌اند که بعدها به کالیس تنس دروغین شهرت یافته است. اسکندر برای این که دلاوری‌های او را تمام و کمال بستایند با خود آورده بود. این تاریخ نگاران، فتوحات اسکندر را نوشتند و در توصیف کارهای او مبالغه‌ی فراوان کردند. به ویژه (اونس کریت)، راهنمای ناوگان جنگی اسکندر که در بزرگ نمایی تبحری فراوان داشت و دریا سالار اسکندر که افسانه‌های شگفتی از خیال بافی‌های خود ساخته‌اند.

حمله‌ی اسکندر و روابط ایران و یونان

داستان اسکندر، واقعیتی است که برای ما نشانگر برخی ناتوانی‌های جامعه‌ی ایران و سالاران دره‌مان دوره در برابر حملات او بوده است. این که پیروزی اسکندر را بر ایران نفی کنیم و منکر آن گردیم، چاره واقعیت رخدادها نیست. (الهی، ۷/۱۳۷۹)

یکی از پژوهش‌های اساسی در رابطه با این دوران می‌تواند دشمنی ایرانیان با هلنیسم باشد. یونان زیستگاه هلن‌ها است و اسکندر مقدونی را مروج تفکر هلنیسم به شمار می‌آورند. یونان در زمانی که مدیترانه شاهراه تمدن به شمار می‌آمد به تمامی کشورهای همسایه‌ی خود فرمان می‌راند. یونانی‌ها یا هلن‌های قدیمی، امروز نه تنها درذ خود سرزمین یونان و ترکیه و شبه جزیره بالکان مستقر شده‌اند بلکه سراسر نواحی مدیترانه را نیز به سکونت خود در آورده‌اند. (رک، ماله ۱۵۷/۱۳۶۲؛ فاطمی، ۳/۱۱۳۷۵)

یان رییکا در کتاب خود می‌نویسد: «اسکندر برتری مقام عنصر ایرانی را کم‌رنگ جلوه می‌داد. پیروزی وی دگرگونی‌های بزرگی در ایران به وجود آورد...» (تاریخ ادبیات ایران، ۴۹/۱۳۸۱)

به تعریفی می‌توان گمان برد تاریخ باستان به پایان رسیده بود و چیرگی هلنی در غرب آسیا در گروه ثمرات فتوحات سردار یونانی و استیلای وی در ایران در حیطه‌ی آن فرهنگ به شمار می‌رفت. پیروزی اسکندر به معنای غروب بزرگی و امپراتوری ایران را آغاز فرمانروایی بیگانه و ایجاد چند دستگی و نابسامانی در سراسر این آب و خاک بود. قلمرو هخامنشیان در برابر حمله‌ی این شاهزاده که تنها بر یکی از دولت‌های کوچک یونان، حکومت میراند از هم گسیخته شد. این حادثه، خود یکی از نمونه‌های حوادث تاریخی است که نشان می‌دهد چگونه نیرویی متشکل از گروه اندک اما کارآمد می‌تواند موثر باشد. یونانیان در پی این پیروزی به‌گشودن تمام ایران پرداختند. (اولری دلیسی، ۹/۱۳۷۴)

شاید فرضیه‌ی مخالف سخت دینی باسلوکیان بر پایه‌ی گرایش فرمانروایان هخامنشی به کیش زرتشت باشد و هم برای اثبات برتری دینی آنان؛ اما هر کجا در آمیختگی هلنیسم و دین‌های محلی و شرقی رخ داده خود از عواملی برای آشتی دو فرهنگ به شمار می‌رفتند. بی‌گمان در برتری نژادی باورشان شده بود.

این شناخت نادرست از فرهنگ اصیل ایران که هر بی‌دانشی و بی‌فرهنگی و بدی و سختی که پیش می‌آمد به ایرانیان نسبت دادند و کوشیدند فرهنگ ملت‌های شرقی را عامل بدبختی و شکست و بی‌تدبیری جلوه دهند، با تفکر ضد ایرانی منابع یونانی آمیخته و به‌نگاهی تحریف شده و دو گانه نسبت به ملت ایران شکل می‌گرفت «برخلاف رهبران یونان که تنها بر یونانیان حکومت می‌کردند، فرمانروایان ایران باستان، حکمرانانی متکی بر وفاداری ملت بودند و بر سر نوشت تعدادی اقوام و ملل جداگانه تسلط داشتند؛ اقوامی که هر یک میراث قومی، زبان، آداب و رسوم و اعتقادات دینی خاص خود را داشتند. از آن جا که ایران از مجموعه‌ی اقوام، ملل و کارگران خارجی تشکیل می‌دهد که همگی برای یک هدف کار می‌کردند، آغوش ابران برای اندیشه‌های بیگانه و نو بازتر از یونان بود.» (ناردو، ۱۳/۱۳۷۹)

البته بررسی فرهنگ و تاریخ یکی از این دو ملت، جدای از دیگری غیر ممکن است زیرا یونانی‌ها بسیاری از منابع باستانی درباره‌ی ایران باستان را نوشته‌اند و قوم پارس،

ابتکار بارزی در جایگزینی فرهنگ اصیل برای دست یافتن به تمدنی با پوشش‌دهی فراگیر از خود نشان داد که این اندیشه‌های جهان‌شمولی را با تجمل‌پرستی محک زدند. به راستی اندازه‌ی عشق ایرانیان را با چه معیاری می‌توان معین کرد؛ (رک، الهی، ۹۷/۱۳۷۹)

تردیدی نیست که یکی از بزرگ‌ترین رویدادها در روند رهایی از جامعه‌ی بشری از بیداد و جهلی که سراسر گیتی را در نور دیده بود تشکیل نظام امپراتوری در گذشته‌ی ایران زمین بوده که نه لزوماً برای تاریخ ایران بلکه برای بقای سرنوشت بشری مطلبی مهم و ضروری به شمار می‌آمده است. این تفکر دور از انصاف است اگر شاهان عصر هخامنشی را به مانند فاتحانی بدانیم که بر ملت‌های تحت فرمان‌شان تحمیل شده‌اند. دانسته‌های نوین دلیل بر این ماجرا است که ثابت می‌کند نقش آن سلسله در سازماندهی تمدن بشری غیر قابل انکار است. این نگرش نباید به اشتباه منتهی شود که مردم ایران زمین آیین و کیش خود را بر ایشان تحمیل می‌کردند، هخامنشیان در عصری می‌زیستند «که کشور گشایان که هر کشوری که می‌گشادند آن را ویران و اهالی آن را بنده و برده خویش می‌کردند. اطفال را می‌سوزاندند، اسیران را با دست خود کور و معابد را ویران و اموال خدایان سرزمین‌ها را غارت می‌کردند...» (صفوی، ۲۸۶/۱۳۶۴)

دولت مردم‌گرا در این قلمرو و عظیم نه تنها به لحاظ منابع طبیعی کالای مصرفی، بلکه به جهت ارتباط جوامع گوناگون و پذیرش تنوع فرهنگی از دست آوردهای ارزشمند این سرزمین‌های پراکنده به سبک خود چه همت والایی نشان دادند که در زمان خود همانندی نداشت. این میراث بزرگ آسیایی بود که به اسکندر مقدونی و رومیان رسید. اندیشه‌ی پیوستگی یونان و ایران مطلب تازه‌ای نبود اما به نظر می‌رسد نخستین هدف اسکندر پیوستن یونانیان و ایرانیان بود این نقشه برای به هم پیوستن ملت‌های متفاوت در سیاست‌های اسکندر جای ویژه‌ای داشت که برای تحقق بخشیدن به این آرزو، سران دو ملت را به شهربانی مرزهای خویش بگمارد. آتروپاتیس^۱ و فرتافرون^۲ به شهربانی ماد و پارت و گرگان که تا مرگ داریوش پایگاهش را به دستور اسکندر در

۱- آتروپاتیس - Atropates

۲- فرتافرن - Phrataphernes

دست نگاه داشت. این در حالی بود که افرادی مقدونی نیز شهریان شدند. ظاهراً اسکندر در راهی می‌کوشید تا شرقیان را به کارهای پربار بگمارد. این شیوه وی را بسیار پیشروتر از زمانش می‌نمایاند. چه دست کم جهان‌گشایی سرزمین‌های پهناوری که به فرمان او درآمدند تأثیری شگرف در باور هم‌عهدان و نیز اندیشمندان پس از او داشته است. (رک، ن، فرای/۱۳۷۷/۲۱۸)

اسکندر بر هر کجا که چیره می‌شد اندیشه‌ی به هم پیوستن یونانیان و ایرانیان را به کار می‌بست انتخاب همسری روشنگر^۱، دختر داریوش شهریار پارس نیز پیوند زناشویی گروهی از سپاهیان یونانی با بانوان ایرانی همه‌گویای تلاش‌هایی در راه این پیوستگی بود.

تردید نیست که فرهنگ اسکندری همان فرهنگ یونانی است اما راه پیگیری را در پیش گرفته بود. هلنیسم نزدیک به جنبشی است که امروزه برای دنباله روی از اروپا در شرق انجام می‌شود و اسکندر آغازگر این فرهنگ بود و جانشینان وی آن را تداوم بخشیدند. (رک، همان، ۱۳۷۷/۲۱۸)

درگیری‌های شرق و غرب از زمان هرودوت و جنگ‌های با ایران؛ گروه اصلی تاریخ باستان بوده است. این کشمکش که یونان، قدرت طلبی هخامنشیان را رقیب خود می‌دانست، هنگامی که دولت‌های جانشین اسکندر در آسیا پا گرفتند و خود را با روم، قدرت جهانی جدید غربی رو به رو دیدند، باز اختلافات نمایان شدند. (رک، وینتر و دیگناس، ۱۱/۱۳۸۶)

سلوکیان، جانشینان اسکندر در ایران

دوران پس از حمله‌ی اسکندر تا روی کار آمدن ساسانیان همان فترتی است که سلوکیان از خود برجای نهادند. برخی نویسندگان درباره‌ی بزرگی اسکندر بسیار نوشته‌اند و وی را نشانه‌ی آزادی یونان در برابر جهان طلبی و خود کامگی شرق دانسته‌اند گرچه از خاطر نباید دور داشت در نگاه بسیاری از یونانیان اسکندر گردن‌کشی بزرگ و دشمن دموکراسی یونان به شمار می‌آید.

با برچیده شدن فرمانروایی هخامنشی و چیرگی بیگانگان بر سرنوشت قوم پارس اداره‌ی کشور از کنترل مرکزی حکومت درآمد و به سرپرستان محلی سپرده شد و رویدادهای سیاسی دولت یونان، آسیای غربی را تا حد زیادی تحت نفوذ قرار می‌داد. سه دسته از مردم این سرزمین را گروه‌های محلی، شهربان توده‌ی مردم تشکیل می‌دادند که نگرش سلوکیان، بر جای مانده از تقسیمات کشوری هخامنشیان و اسکندری بود. اما آرام آرام ساتراپ‌ها تجزیه شدند به ویژه آذربایجان و ارمنستان که تنها نام و نشانی از سلوکیان داشتند در واقع مستقل عمل کردند. ریچارد نلسون در نگارش تاریخ باستانی ایران آورده است «این تقسیمات جزئی در سراسر قلمرو و آنان یکنواخت نبود و سرکشی‌های ساتراپ‌های شرق هم‌چنان بر شیوه‌ی هخامنشی بود.» (۲۵۱).

«پس از کشته شدن روشنگ همسر اسکندر و پسرش به فرمان «کاساندر» شانس پیدا شدن جانشینی اسکندر به هیچ رسید. دستریوس پسر انتیگونوس توانست قبرس را تصرف کند. از آن پس پدر و هم پسر با لقب پادشاه تاجگذاری کردند و هم‌چنان سلوکوس، «کاساندر» و دیگر جانشینان اسکندر و این جا بر گونه تظاهری به یکپارچگی امپراتوری بر افتاد و میراث اسکندر برای همیشه پاشیده شد» (ن. فرای، ۱۳۸۲/۲۴۴)

«سلوکوس^۱ که از جنگ ایپسوس پیروز بازگشت، دولت مقتدری بنا نهاد که به نام دولت شام تقریباً تمام ایالات آسیای اسکندر از بحر الروم گرفته تا سند شامل گردید. گرچه جانشینان اسکندر، تداوم این سلسله را موجب شدند، اما نام سلوکوس که این دولت را بنیان نهاد بدان باقی ماند. این سلسله با تمام تلاش نتوانست تمامی قلمرو آسیای اسکندر را نگهداری کند عاقبت قسمتی از تصرفاتش در آسیای صغیر و مرکزی تجزیه شد. در مشرق دولتی یونانی تشکیل شد که به تدریج از جنوب دریای خزر سپس تمامی خاک ایران تا بین النهرین زیر نفوذ آنان درآمد.» (ماله، ۱۳۴۳-۷/۳۲۶)

«با روی کار آمدن سلوکوس (۳۱۲ پیش از میلاد) دوران حکومت سلوکیان آغاز شد دیگر یکپارچگی شاهنشاهی ایران از میان رفته بود اگر چه پردیکاس^۲ (ن فرای، ۱۳۷۷/۲۱۹)

۱ - Selucus

۲ - Perdikkas

جانشین اسکندر تلاش می‌کرد تا این یگانگی را حفظ کند اما با روی کار آمدن سلوکوس (۳۱۲ پیش از میلاد) برقراری حکومت سلوکیان آغاز گشت. با این که اولین شاهان این سلسله اقتدار و تسلط فراوانی داشتند آخرین فرمانروایان آنان بر انبوه مردم فلات ایران فاقد توانمندی‌های لازم بودند. (میراث باستانی، ۱۳۷۷/ ۲۱۶-۲۱۸) شاید باکتریا (بخارای امروزی) در اثر نیروی مسلحانه‌ی سلوکوس تسلیم شد و این امر نشان می‌دهد اسکندر موفق نشده بود به این نواحی چیره شود پس از کشته شدن آنتی‌گونوس، تجزیه‌ی امپراتوری اسکندر قطعیت پیدا کرد. (دیاکونوف، ۱۸۱/۱۳۸۲)

بابلی‌ها سلوکوس را به سبب این که زمان بیش‌تری ساتراپ آنجا بود دوست می‌داشتند. فرمانروای یونانی با همه‌ی نیرو در پایداری پایگاهش تلاش کرد اما فرمانده سپاهیان آنتیگونوس در ایران آماده‌ی حمله به بابل شد گرچه پس از به دست آوردن زمین‌های تحت فرمانروایی سلوکوس به یونان بازگشت. کوچک‌ترین ولی غنی‌ترین سهم الارث اسکندر به با فراست‌ترین سردار او یعنی بطلمیوس پسر لاگوس واگذار گردید که وی از روی وفاداری شاید هم برای این که وسیله‌ی قدرت و حکومت خود را ثابت کند، جسد پادشاه متوقی را به ممفیس آورده و با تابوت طلائی دفن کرد هم چنین تائیس، معشوقه‌ی اسکندر را به همراه آورد و با او تزویج کرد (رک. ن. فرای، ۲۴۴/۱۳۸۲)

بطلمیوس خود را وقف تقویت نیروی دریایی نیرومند برای مصر ساخت، در حالی که دیگر وارثان اسکندر نیمی از عمرشان را در اندیشه‌ی سلطنت صرف کردند. (رک. دورانت، ۶۵۵-۶/۱۳۶۷)

اما ارزیابی رخ داده‌های پی در پی بی‌نتیجه نیست. گواهی نداریم بر این اسکندر زمان پدیداری تغییرات بسیار در مشرق زمین را یافته باشد و در حقیقت جانشینان او توانستند نگرش هلنی را در آسیا رواج دهند. بی‌تردید اسکندر با بسیاری از بزرگان راه دوستی برمی‌گزید که می‌توانستند وی را هم چون فرمانروای خویش بپذیرند. هم چون ساتراپ‌های مقدونی او که در میان مردم محلی فرمانروایی می‌کردند. بی‌تردید ریشه‌ی فرهنگ اسکندرانی همان فرهنگ یونانی بود اما برای خود راه دیگری در پیش داشت. از آنجا که همه شاهان سلوکی در نبرد جان باخته‌اند دریافت می‌شود آنان از حیث ساختار نظامی مقتدر بوده‌اند. سلوکیه در ساحل دجله، پایتخت شرقی و مسند آنتیگونوس پسر آنتیگونوس شد.

پیش از آن که نتایج حمله اسکندر را به ایران بررسی کنیم این برداشت کلی را آشکار می‌گوییم که رازناکی پیروزی وی بیش از آن که در این رخداد پنهان باشد در زمان حیات او نمایان است. سردار جوان به «حس آشنایی» در روزگار بی‌رسانه‌ی خود پی برده بود و راز نموداری مقدونیه را به خوبی می‌دانست که مقدونیه با اندیشه‌ی هجوم به خاک اصلی ایران، یک بار می‌تواند برای همیشه مقدونیه باشد.

ناگفته نماند این همان ساختار زیر بنایی رژیمی است که اسکندر بنیاد آن را می‌نهد، جایگاهی از کشتار و غارت و ویرانی شهرها، به آتش کشیدن‌ها، جنایت‌های بی‌شمار و تخریب‌هایی که انسان‌های فراوانی را به کام مرگ و نیستی فروکشید. البته تاریخ خوانان با شناختی که از دو چهرگی شخصیت اسکندر دارند به خوبی می‌دانند آن گروه که وی را ارباب قهرمانان پیروزی‌های مثبت ارزیابی می‌کنند تنها کارشان بر اساس حدس‌ها و پیش فرض‌ها است نه بر پایه‌ی حقیقت. (رک، گوتشمید ۱۴)

تأثیر حمله‌ی اسکندر در جهان

پی‌آمدهای به جا مانده‌ی فتوحات اسکندر پس از مرگ وی از جهت تاریخ بیش از جنگ‌های او در دوران زندگی‌اش اهمیت دارد.

اسکندریه‌ی مصر از شهرهایی بود که بطلمیوس دروازه‌هایش را ضمن تقسیم تصرفات اسکندر میان سردارانش گشود و تا روزگاری که به تسخیر رومیان درآمد در تصرف بطالسه بود. مصر به تصرف بطلمیوس سوتر^۱ درآمد.

سوتر بطلمیوس اسکندریه را پایتخت خود خواند تا این شهر، کانون علم یونان و جایگاه دانشمندان شود. اما چنان می‌نمود که مصری‌گری در فضای یونانی مآبی اسکندریه روتقی نداشت. نام موسئوم^۲ همان مرکز علمی بود که او بنیاد کرد در واقع دانشگاه یونانی که با مدارس کهن آتن برابری می‌کرد. از دیگر ویژگی‌های اسکندریه این است که، تنها رنگ یونانی و ملی خالص آنتی در آن رنگن باخت و فلسفه‌ی اسکندریه جنبه‌ی جهان وطنی به خود گرفت و توجه به اندیشه‌ی فرهنگ شرقی در آن‌ها پدیدار

۱ - Ptolemaios, soter

۲ - Museum

شد. این شهر تنها به نشر علوم یونان می‌پرداخت، چه فرهنگ اسکندرانی زندگی بین‌المللی یافته بود و جنبه‌های گوناگون داشت. برای آن ادبیاتی با رنگ علمی پیدا شد و فلسفه در شیوه‌های تازه رخ نمایاند. پژوهش‌های بنیادین در طب و نجوم و دیگر رشته‌های دانش سر برآورد که همه‌ی این‌ها از تفکر قدیمی‌تر یونان‌زاده می‌شد. ارسطو فیلسوف بزرگ و معلم اسکندر بود گرچه در باور یونانی اثری عمیق داشت، ذهن عمده‌ی مردم آن روزگار را به علوم پایه متوجه کرده بود.

اندیشه‌ی نو افلاطونی همان آخرین تأثیر فلسفه‌ی یونان برای انتقال به جهان عرب است که در اعتقاد به مکتب فلسفی فیثاغورث نیمه افسانه‌یی خوانده می‌شد و تناسخ ارواح یکی از باورهای مصریان بود که فیثاغورث در آن دیار آموخت. بیشتر یونانیانی که چنین اعتقادی داشتند با فیثاغورثیان در ارتباط بودند. پس از رفع دوره‌ی تردید مردم به افکار فیثاغورث وراز هم پاشیدن موسسه‌ی اصول برادری وی (حدود ۱۰۰ سال پیش از میلاد) اندیشه‌های فیثاغورث مجدد احیا شد. شاید مکتب فیثاغورثی، ریشه‌ی قوی در روم نداشته است. مرحله‌ی تکامل این تعالیم، تمام طبیعت را زنده تعریف می‌کرد و حیات آن را از حرارت بیان می‌داشت. (رک، ذلیسی، ۱۳۷۴، ص ۳۴)

خورشید و ستارگان را کانون این حرارت می‌پنداشت. به همین لحاظ نسبت خدایی به آنها میداد. تصور می‌کردند گردش اجرام آسمانی با نظم و هماهنگی تمام به کمک اعداد انجام می‌شود و این اندیشه که برگرفته از یک باور مصری است برخی اعداد را مقدس میداند، همه‌ی این افکار که در نزد فلاسفه نو افلاطونی رشد یافته است هنگام انتقال به جهان اسلام و عرب پدیدار می‌گردد. افلاطین پلوتنیوس مصری، صاحب رساله‌ی (انثاد) با آن که در مدرسه‌ی اسکندریه درس خوانده بود، تعالیم وی در روم گسترش یافت.

روزگاری تصور می‌کردند مکتب نو افلاطونی به تمام همان اسکندرانی است اما این پندار تا حدی اغراق آمیز است. می‌توان عناصری همسان در هر دو تعالیم پیدا کرد آن چه در آموزش‌های یهودی دیده می‌شد در اندیشه‌های مسیحیان اسکندرانی هم راه یافت. یک نوع التفاظ فکری در باور نو افلاطونی جریان داشت و آن نگرش سازگاری اندیشه‌های دینی گوناگون بود. مانند امور جاری که در آثار پلو تارخ و دیگران رواج داشته است. در آموزش‌های افلوپین تعریفی از رب اعلی سرچشمه‌ی خیر شده است.

خدای افلوپین ازلی و واحد است و آن چه از راه الهام و اشراق فرا چنگ آید برترین معرفت است. (رک، همان، ص ۴۴-۴۲)

تعالیم افلوپین پایه‌ی فلسفه‌ی نو افلاطونی به شمار می‌آید که به تدریج نشو و نما یافت. رواج کامل «علم الهی ارسطو» در میان اندیشمندان به جهان واحد گونه‌ای بود که به آسانی می‌توان دریافت چگونه چنین کتابی اصیل در ایجاد وحدت وجود و تصوف آشکار فلسفه‌ی اسلامی پر تأثیر بوده است. شهرت علمای ریاضی یونان بسیار زیاد بود. اقلیدس یکی از دانشمندان اوایل اسکندریه به شمار می‌آید که موسوم را چون زادگاه پژوهش‌های ریاضی درآورده بود. کتاب اصول او مجموعه‌ی بسیار مفید از دانش هندسی یونانیان است و نیز کتابی دارد که در نسبت دادن آن به او اقلیدس بسی تردید است و بعدها مسلمانان از آن سود بردند. ارشمیدس^۱ حکیم، دانشمندی که ارتباط تنگاتنگ با اسکندریه نداشت اما آثاری در فرمول جرّ اُتقال نوشت که اعراب با آنها کار می‌کردند. نام بقراط سر آغاز تاریخ پزشکی یونان است (حدود ۳۰۰ سال پیش از میلاد) «فصول» از ارسطو است که نخستین اثر طب به شمار می‌آید، این مجموعه راهنمای طبیبان بوده و به عربی نیز ترجمه شده است.^۲ جالینوس طبیب نیز نوشته‌هایی در طب داشت که بخشی از آنها در مدارس به ویژه "حمص" و "جندی‌شاپور" به کار می‌رفت این آثار به سریانی و عربی برگردان شد. تألیفات هارون پزشک اسکندرانی نیز از جمله کتاب‌هایی است که در میان اعراب رواج کامل داشته و طب عربی سخت از آن متأثر شده است.

با ظهور مسیحیت، کلیسا در آغاز خود متأثر از یونانی مآبی بود. در میان آنان که اگر نژاد یونانی نداشتند زبان شان آتنی بود. این مورد نشانگر نخستین نوشته‌های مسیحی رومی است که سنگ نوشته‌های پیشین گورستان‌ها به تحریر یونانی صورت می‌گرفت. طرح «نجات امت یهود» همان احساس باور هم ریشگی است که مسیحیان با یهود دارند و در جهان یونانی مآبی شده است.

۱- وی در دریف نام‌های اولین پزشکان آمده است (روسو، ۱۱۴/۱۳۷۸)

۲- حنین بن اسحاق که یونانی می‌دانست.

بابلین ویرانی اورشلیم و پراکندگی یهودیان را سبب شدند. کورش کبیر به سا ۵۳۸ پیش از میلاد با گشایش بابل، این اجازه را به قوم یهود داد که به اورشلیم بازگردند، اما یهودیان بی‌شماری در مصر ساکن شدند. اسکندر در روزگار بنای شهر اسکندریه، از این قوم خواست که در شهر تازه‌ای او جای گیرند. یهودیان سوریه به فرمان سلوکیان این سرزمین بودند اما تلاش آنتیوخوس، پادشاه سلوکی در جهت یونانی مآبی موجب سرکشی گروهی به نام «مکابیان»^۱ شد. با آغاز شورش مکابیان، جنبش ضد یونانی در اورشلیم به راه افتاد که در واقع این حرکت با آغاز مسیحیت هم زمان بوده و در میان جامعه‌ی دینی مسیحیان نیز تأثیر داشت. (رک، همو، ص ۶۴-۶۰)

دسته‌ای از پیروان مسیح بودند که در جلسات و شعایر یهود حاضر می‌شدند. به همین جهت برخی می‌گویند که مسیحیت به جا مانده‌ی تعالیم یهودی است که با اندیشه‌ی یونانی سازگاری داشته است. در جامعه‌ای که فلسفه جای دین را گرفته بود مسیحیت بالنده شد و تعریفی فلسفی یافته بود. دلیل تأثیر و رشد دین مسیح همان شیوه اعتقادی جاری جهان یونانی مآب آن عصر است. نسبت به دین که همان روند فکر فلسفی بود. کلیسا این گونه می‌نمایاند که مسیحیت به ظاهر دنبال‌رو دین یهود است در صورتی که پیوند خود را با یهودیت گسسته بود فلاسفه یهود هدفشان اصلاح و بازگشت به سوی شیوه‌های گذشته بود به همین سبب دیدگاهی منفی به مسیحیان پیدا کردند. به هر حال تفکرات فلسفی و عقلی دانشمندان یهود وقتی بود که در زیر نفوذ اعراب به سر می‌بردند. (رک، دلیسی، ۶۶-۶۵)

پیروزی‌های اسکندر راه را برای گسترش مسیحیت در آینده گشوده بود که در فضای آزادتری پیش روند و آیین مسیح را روح دهند با این همه ناگفته نماند که در یونانی کردن نواحی مرزی، کلیسا موثرتر از هر عاملی بوده است که توانست گروه‌های گرویده به دین مسیح را بر برپایی عرفی و اجتماعی فرمانروایان روم سامان بخشد و ایرانیان و اعراب را هماهنگ با نظام دینی که برگرفته از سازمان اداری روم بود، دسته‌بندی کند. آنچه به عنوان حرکت علمی و دانش فلسفی که مسلمانان از آن بهره بردند همان تأثیری بود که کلیسا از خود به جای نهاد و میراث علوم یونانی را به جهان

۱- گروهی از یهود که بر سلوکیان پیروز شدند (حدود قرن دوم ق.م).

اسلام و عرب انتقال داد. مقارن با نفوذ اسلام تا زمان جنگ‌های صلیبی سوریه و مصر عملاً سرزمین‌های مسیحی نشین زیر لوای اعراب مسلمانان بود و کار مسلمانان و فرمانروایی‌شان آن بود که به جمع‌آوری مالیات پردازند. آمیختگی مسیحیان و مسلمانان در بحث‌های جدلی موجب دست یافتن مسلمانان به اطلاعات پایه‌ای درباره‌ی فلسفه و لاهوت مسیحی شد. پس از این نیز افکاری که از فلسفه یونانی برخاسته بود، به صورت بحث‌های روز درآمد. فلسفه رواقی نیز شکل دیگری از رواج تفکر یونانی است که از راه قانون و فقه انجام شد، به گونه‌ای که کهن‌ترین اندیشه‌های فلسفی حقوقی مسلمانان برگرفته از این نگرش بود همزمان با گسترش اسلام؛ قانون حقوق رومی به زبان یونانی بر سرزمین‌های شرقی سایه افکند. دانشمندان اسلامی هرگاه در حل مسایل دینی، نصی از قرآن نمی‌یافتند به «رأی» متوسل می‌شدند این همان پذیرش اصل رواقی است که انسان به ذات خویش حق و عدالت را تمیز می‌دهد. مسلمانان بسیاری از حقوق و مقررات رومی را پذیرفتند و همین‌ها وارد حقوق اسلامی شد. آنان برای حل مسأله صفات خدا و جوهری بودن او به تعالیم قدیمی افلوطین و نوافلاطونیان توجه داشتند. علوم عقلیه مسلمانان (بصره و کوفه) در ارتباط با بحث در قرآن و علوم کلامی آن و صرف و نفی بود، گسترش بسیاری یافت تا فقه حدیث و فلسفه را هم که رنگ اندیشه‌های یونانی داشت دربر گرفت. (رک، همو، ۲۱۴)

در دوره‌ی اسلامی خالد بن یزید بن معاویه نخستین کسی بود که طب و شیمی را به زبان عرب درآورد وی گروهی از یونانیان مقیم را بخواند تا بسیاری از کتاب‌های یونانی مصری که از شیمی عملی سخن داشت برای او ترجمه کنند. (ابراهیم حسن، ۲۹۶/۱۳۶۴)

حاکمان عباسی نیز با دعوت دانشمندان و نحویان بی‌شماری، شهرهای بصره و کوفه را که بیش از این کانون علمی جهان اسلام بوده است، جایگاه ویژه‌ای به اشرافیت علمی بخشیدند.

از میان ایرانیان شرق این سرزمین که به یاری جنبش عباسیان آمده بودند و بعدها به اندیشه‌ی مغرب روی آوردند، ثروتمندتر و برجسته‌تر از همه‌ی «برمکیان» بودند. مدتی در بلخ و سپس در مرو می‌زیستند. برمکیان به علوم یونان بسیار علاقه داشتند. این دانش‌ها در مرو مورد استقبال قرار گرفت. آنها بعدها دانستند که جریان مشابهی در جندی شاپور وجود دارد. هارون به همراه وزیر برمکی‌اش به تمام فضلا و

دانشمندانی که آثار علمی یونانی را بررسی و برگردان می‌کردند احترام فراوانی می‌گذاشت و یاری‌اشان می‌کرد. کسانی که به نزد امپراتور روم می‌فرستاد تا نسخه‌های خطی یونانی را خریداری کند. این شیوه موجب شد شخصیت علمی و مؤلفان ارزشمند یونانی به بغداد وارد شوند.

پس از مرگ هارون تحقیق در فلسفه ارسطو نیز مورد علاقه دانشمندان واقع شد بخشی از آموزش‌های ارسطو که به میانجی‌گری برگردان‌های سریانی انتقال یافته بود، رنگ نو افلاطونی داشت و این گونه نگرش تا زمان دراز در فلسفه اسلامی جای گرفت. (رک، دلیسی، ۲۴۰/۲۱۴؛ ابراهیم حسن، ۲۹۷)

نخستین مترجمان ایرانی در زمان هارون پدیدار شدند در روزگار وی بغداد مرکز نهضت ترجمه آثار یونانی به زبان عربی بود از زمان تأسیس بغداد - که موجب فراهم آمدن دو تأثیر مهم در نهضت علمی شد - این دو مرکز مهم عبارتند از: مرو در خراسان و دیگری جندی شاپور در خوزستان که مرکز طبای زبردست به شمار می‌رفتند.

بسیاری از آنها مورد حمایت دربار گردیدند و اجتماع این پزشکان به ضمیمه‌ی این دانشمندانی که از مرو می‌آمدند به فرهنگستانی شبیه تر بود بسیاری از دانایان جندی شاپور، کتاب‌های یونانی را از روی ترجمه‌های سریانی آن می‌آموختند که بعدها برگردان‌های عربی جایگزین دیگر ترجمه‌ها شد. (رک، دلیسی، ۴/۱۳۷۴-۲۴۱)

آشکار است که مواد طبی از راه برگردان‌های سریانی به جهان اسلام وارد شد بسیاری از این کارهای ارزشمند ترجمه‌های حنین بن اسحاق یا هم مکتبیان اوست. دانش ریاضیات و نجوم اگر مستقیماً از راه برگردان‌های یونانی وارد جهان عرب نشده، از راه مطالعه و ترجمه نوشته‌های هندی بر پایه اندیشه‌های یونانی این کار صورت گرفته است. بی‌تردید نخستین ریاضی دانان اسلامی نظیر خوارزمی دانشی داشته‌اند که یونانیان قدیم از آن آگاه نبودند که بسیاری از آنها را می‌توان به اصل کتاب‌های هندی برگردان کرد. به هر ترتیب حلقه‌های مفقود شده در انتقال علوم یونانی به عالم اسلام وجود دارد که پر کردن جای آنها کار دشواری است. (رک، همو، ۲۴۰/۱۳۷۴)

نتیجه

آن چه ملتی را آبدیده و پخته و شایسته احترام می‌کند تنها پیروزی‌ها و گردن‌فرازی‌های او نیست، مصیبت‌ها و نامرادی‌های او نیز هست. از حاصل دوران خوش و ناخوش زندگی است که ملتی شکیبایی و فرزاندگی می‌آموزد. (اسلامی ندوشن، ۲۱/۱۳۵۱)

به هر حال اسکندر جدا از نگارش نیمه افسانه‌ای‌اش یک شخصیت تاریخی با تأثیر جهانی است. غرض ما این نبود که هجوم اسکندر را به ایران زمین نادیده انگاریم و پیروزی‌های وی را پایان بخش دولت پهناور هخامنشی ندانیم.

هنوز که پس از سپری شدن قرن‌ها تاریخ را می‌گشاییم، روایت‌های پارسی از این جریان شکست موحش دولت هخامنشی به عنوان فاجعه‌ی سترگ تاریخ یاد می‌کنند. (رک، یان ریپکا، ۴۹/۱۳۸۸)

این پژوهش بر آن بود تا واقعیت این تأثیر و رخ داده‌های عملی آن را در عالم تاریخ بازگو کند تا سیمای راستین او آشکار گردد.

امروز پس از قرن‌ها درمی‌یابیم گرچه اسکندر به یمن تیزی عمل غیر قابل انکار بر سپاه تحت فرمانش تکیه می‌کرد، با دقت نظر در طرح نقشه‌های زیرکانه لشکر کشی، بی‌فوت و فت به سراسر این مرز و بوم می‌تاخت و کار سلسله‌ی شکوهمند را با تصرف ایران باستان به آخر رساند اما جهانگیری‌های سردار مقدونیه تنها به جهت زیرکی و کردانی و شهامت وی نبود، چه بسیاری دلایل در آن عصر وجود داشت که راه حرکت اسکندر را به سوی کشور گشایی‌هایش هموار می‌کرد. هرچه بود بیگانه‌ای خرافی با اندیشه اشتغال ایران توانست به زودی شکوه و پایداری مردم را در هم شکند هم چنین تأثیر آزاد صفتان پارسی را نمی‌توان بر قوم هلن نادیده گرفت.

بسیاری از مردم یونانی به برکت سلوک معنوی و منش والای ایرانیان وطن پرست، عالی‌ترین عواطف انسانی را که پیروی خرد و آزادی‌خواهی و عشق به زیبایی است به اروپا آموختند. (ر.ک، ایزاک، ۱۴۸/۱۳۶۲)

فهرست منابع و مآخذ:

- ۱- ابراهیم حسن، حسن: تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۴.
- ۲- ابوالمعالی کیکاوس بن رستم وشمگیر: قابوس نامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات سخن، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۳.
- ۳- احمد نژاد، کامل: تحلیل آثار نظامی گنجوی، انتشارات علمی، تهران ۱۳۶۹.
- ۴- اسلامی ندوشن، محمد علی: زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، انتشارات دستان، چاپ پنجم، ۱۳۶۹.
- ۵- -----، -----: ایران را از یاد نبریم، انتشارات توس، چاپ ششم، تهران ۱۳۵۱.
- ۶- الهی، حسین: بچه تباه تاریخ، نشر تابان، چاپ اول، مشهد ۱۳۷۹.
- ۷- اولیری، ذلیسی، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ترجمه‌ی احمد آرام، انتشارات دانشگاه تهران؛ ۱۳۷۴.
- ۸- براون، ادوارد: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، انتشارات مروارید، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۱.
- ۹- -----، -----: تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ترجمه‌ی فتح الله مجتبیایی، تهران ۱۳۴۱.
- ۱۰- بلعمی، ابومحمد بن محمد: تاریخ بلعمی، به تصحیح بهار و کوشش محمد پروین گنابادی، انتشارات زوار، چاپ اول، تهران ۱۳۸۰.
- ۱۱- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا): مجمل التواریخ، نشر کلاله خاور؛ تهران ۱۳۱۸.
- ۱۲- بهار، مهرداد: پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات آگاه، چاپ پنجم، تهران ۱۳۸۴.
- ۱۳- بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، دنیای کتاب، چاپ سوم، تهران ۱۳۱۷.
- ۱۴- پاشا، محمد: فرهنگ آندراج (فرهنگ جامع فارسی) انتشارات کتاب فروشی خیام، تهران.
- ۱۵- پیرنیا، حسن (مشیر الدوله): ایران باستان، نشر افسون، چ اول جیبی، تهران ۱۳۸۰.
- ۱۶- تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعرا بهار، مؤسسه خاور، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۲.
- ۱۷- توفیقی، حسین: آشنایی با ادیان بزرگ، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ هفتم، تهران، قم، ۱۳۸۴.
- ۱۸- ثعالبی: غرر وسیر، کتاب فروشی اسلامی، از روی چاپ ۱۹۶۳ م.
- ۱۹- داراب نامه طرسوسی، صفا، ذبیح الله، انتشارات قلم، چاپ دوم، ۱۳۸۱.

- ۲۰- دورانت، ویل: تاریخ تمدن ایران، ترجمه امیر حسین آریان پور، انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۷
- ۲۱- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۷
- ۲۲- دیاکونوف، میخائیل، میخائیلوویچ: تاریخ ایران باستان، ترجمه ی روحی ارباب، چاپ سوم، انتشارات علمی، فرهنگی، بهار ۱۳۸۲
- ۲۳- دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود: اخبار الطوال، ترجمه ی محمود مهدوی دامغانی، نشرنی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۸
- ۲۴- ریپکا، یان: تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، ترجمه ی عیسی شهابی، چاپ دوم، انتشارات علمی فرهنگی، تهران ۱۳۸۱
- ۲۵- روسو، پی یر: تاریخ علوم، ترجمه حسن صفاری، انتشارات امیر کبیر، تهران، چاپ هفتم ۱۳۷۸
- ۲۶- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ در ترازو، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۵۴
- ۲۷- صفا، ذبیح الله: حماسه سرایی در ایران انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، تهران ۱۳۶۹
- ۲۸- -----، -----: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱
- ۲۹- صفوی، حسن: اسکندر و ادبیات ایران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، تهران ۱۳۶۴
- ۳۰- غفاری، اصلان: قصه سکندر و دارا، ماهنامه دینی، ادبی و علمی فروهر، شماره ی پی در پی ۴۱۵، سازمان جوانان زرتشتی تهران، خرداد و تیر ۱۳۸۵
- ۳۱- فاطمی، سعید: اساطیر یونان و روم، انتشارات دانشگاه تهران، آذر ۱۳۷۵
- ۳۲- فرای، ریچارد نلسون: تاریخ باستانی ایران، مترجم مسعود رجب نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران زمستان ۱۳۸۲
- ۳۳- -----، -----: میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۷
- ۳۴- فرخ زاد، پوران، کارنامه ی به دروغ، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۶
- ۳۵- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه، از روی چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۹
- ۳۶- قفطی، جمال الدین یوسف: تاریخ الحکما، ترجمه ی فارسی از قرن یازدهم ه.ق به کوشش بهین دارایی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۷
- ۳۷- گوتشمید، آلفرد، تاریخ ایران و ممالک هم جوار آن از زمان اسکندر تا انقراض، ترجمه کیکاووس جهانگیری، انتشارات علمی، تهران
- ۳۸- گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه ی محمد معین، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم، تهران ۱۳۷۰ و ۱۳۸۵
- ۳۹- لطف الله، داوود، اسکندر مقدونی، مؤسسه ی فرهنگی مدرسه برهان، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۳

- ۴۰- لمب، هارلود: -----، -----: ترجمه‌ی رضازاده شفق، انتشارات زوار، تهران ۱۳۳۵
- ۴۱- لینتون، رالف: سیر تمدن، ترجمه‌ی پرویز مرزبان، انتشارات دانش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۷
- ۴۲- ماله، آلبر، ایزاک، ژول: تاریخ ملل شرق و یونان، ترجمه‌ی عبدالحسین هژیر، چاپ اول، انتشارات دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲
- ۴۳- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، تهران ۱۳۷۸
- ۴۴- مصفی، ابوالفضل: فرهنگ اساطیری و تاریخی از کیومرث تا اسکندر با شواهدی از شاهنامه فردوسی، انتشارات اشتیاق، تهران ۱۳۸۲
- ۴۵- ناردو، دان: امپراتوری ایران، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، انتشارات ققنوس، تهران ۱۳۷۹
- ۴۶- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف: کلیات نظامی (شرف نامه، اقبال نامه) تصحیح وحید دستگردی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۶
- ۴۷- -----، -----: شرف نامه تصحیح ی.ا. برتلس، چاپ باکو، ۱۹۴۷ م.
- ۴۸- نل‌دکه، تئودور: حماسه ملی ایران، ترجمه‌ی بزرگ علوی، با مقدمه سعید نفیسی، نشر سپهر، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۷
- ۴۹- وینتر، انگلبرت، دیگناس، بئاته: روم و ایران دو قدرت جهانی در کشاکش و همزیستی؛ کیکاووس جهانداری، نشر و پژوهش فرزانه روز، تهران ۱۳۸۶
- ۵۰- ی.ا. برتلس: تاریخ ادبیات فارسی از دوران باستان تا عصر فردوسی، ترجمه‌ی سیروس ایزدی، انتشارات هیرمند، چاپ اول، تهران ۱۳۷۴
- ۵۱- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب: تاریخ یعقوبی، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران ۱۳۷۸